

حیات در کلمات

نگاهی به سلوک روحی و میراث معنوی
و هنری مولانا از دریچهٔ برخی کلمات

مهدی سالاری نسب

کتابخانه

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر: نری: باسم رسام

حروف: سی و صفحه آرای: حروفچینی هما (امید سید کاظمی)

لیت: خراف: نوید

چاپ و صحافی: فرید

نوبت چاپ: او ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۴۰-۴۷-۲

نشانی: تهران - مینی سیتی - شهرک محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی

تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ پست الکترونیک: @gmail.com negahe.naser9

سرشناسه	: سالاری نسب، مهدی، ۱۳۶۰
عنوان و نام پدیدآور	: حیات در کلمات: نگاهی به سلوک روحی و میراث معنوی و هنری مولانا از دریچه بعضی کلمات/ مهدی سالاری نسب
مشخصات نشر	: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۱۴۷ ص.
فروست	: پیش معنوی.
شابک	: 978-964-9940-47-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. - نقد و تفسیر.
موضوع	: Mowlavi, Jalaloddin Mohammad Ibn-e Mohammad, 1207-1273 -
	: Criticism and Interpretation
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۷ق. - تاریخ و نقد.
موضوع	: .Persian Poetry - 13th Century - History and Criticism
رده بندی کنگره	: ۹۱۳۹۵ ح ۲ س ۵۳۰۵ PIR
رده بندی دیویی	: ۸۱۳۱ ف ۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۶۲۲۵۷۵

فهرست

۹	پیشگفتار
۱۳	مقدمه
۴۱	۱. ناگهان
۵۹	۲. جست و جو
۷۳	۳. روزنه
۸۵	۴. سیل
۹۷	۵. زیر و زبر
۱۰۹	۶. حامله
۱۲۳	۷. خنده
۱۳۹	مراجع
۱۳۹	الف. مراجع اصلی
۱۳۹	۱. کتاب‌ها
۱۴۵	۲. مجلات
۱۴۵	ب. آثار معرفی شده برای مطالعه و مقایسه، یا اجمالاً محل اشاره
۱۴۵	۱. کتاب‌ها
۱۴۷	۲. مجلات

معنی ندهد و صلت این حرف بدان حرف
تا تو نهی در کلمه فایسده زایی

پیشگفتار

در این رساله دو باب اصلی دارم. یکی بررسییدن و جلوه دادن برخی بدایع هنری و معنوی مولانا در یک‌سری کلمات و مفاهیم، و دیگر نگاهی به ساحت زندگانی روحانی او از دریچه این کلمات و مفاهیم.

اما چرا کلمات؟ هر کلمه قائم مقام حقیقت اصیل درون آدمی است. چه چیز بهتر از دریچه‌های کلمات برای نگاه به خانه - و دیک شاعر؟ مولانا می‌فرماید: «هدیه شاعر چه باشد؟ شعر نو».^۱ ابزار اصلی شاعر برای فراهم کردن این هدیه و تدارک نبودگی‌اش، زبان و مفردات آن یعنی کلمات است. انسان حیات روحی خود را از راه اصوات و حروف و کلمات به بیان می‌آورد. انواع موسیقی‌های لفظی و معنوی نیز از طریق همین کلمات ساخته می‌شوند.

کلمات چه از راه تأمل انتخاب شده و چه بداهتاً ادا شده، مانند هر یک به گونه‌ای ماهیت اندیشه شاعر و حدود ارزش هنری کار او را نمایان می‌کنند. در محصولات ادبی که در آنها کلمات غیر منتظره بسیار است.

وجه هنری یا معنوی بخشیدن به کلمه‌ای که تا به حال هیچ‌گونه انگیزه هنری یا وجه عرفانی در آثار ادبی و عرفانی زبان فارسی نداشته، تازه کردن یک واژه یا اصطلاح مستعمل، و یا اعتلای فوق‌العاده درون‌مایه آن نسبت به آنچه پیش از این بوده، هر کدام لطف و ارجی مختص به خود دارد.

کلمات این دفتر هر یک به نوعی در زبان مولانا برانگیخته شده و حیات و طراوت تازه یافته‌اند. کلماتی عادی و ساده، و یا مستهلک، مستعمل و کلیشه‌شده، که او آنها را از رنگ و شکل یکنواخت و معتادشان عاری کرده و رنگ و شکلی دیگر به آنها داده. یکی از وجوه

ارجمندی مولانا به کار گرفتن و برانگیختن این گونه کلمات است، نه اصطلاحاتی که همواره محل توجه بوده‌اند و کتب شرح و تفسیر و رساله‌های تعریفات و اصطلاحات الصوفیه و کلمات الشعرا و غیره از آنها پر است.

هریک از این کلمات از خلال تجربه‌های روحی مولانا راه خود را به زبان و شعر او باز کرده است. نقش برخی از این مفاهیم و کلمات در حیات معنوی مولانا آنچنان پررنگ است که در زبان زندگی‌نامه‌نویسان او نیز داخل شده، هنگام نقل بزرگه‌های مهم زندگانی او، مثل ظاهر و غیبت شمس تبریزی، بسامد قابل توجه این کلمات در اشعار مولانا نشان از شل منسوسشان در ذهن و ضمیر او می‌دهد. گرچه اهمیت اینها تنها در بسیاری بسامد نیست، مولانا در ساریدریک، چه از لحاظ صورت، چه از لحاظ معنا، به انحاء گوناگون نوآوری‌هایی داشته است.

من نزدیک به سردهاده یا مرکب انتخاب کرده‌ام که در زبان مولانا به لحاظ هنری یا عرفانی صورتی خاص نداشته‌اند. در این رساله گزارش و شرح هفت کلمه آمده که علاوه بر بار عرفانی‌شان، با زندگانی او و ارتباطش با شمس نیز پیوستگی دارند: ناگهان، جست و جو، روزنه، سیل، زیر و زبر، حامله و خنده.

روح مولانا در «جست و جو» یا «روزنه» به سوی حق بوده است. در این سیر و انتظار، واقعه‌ای «ناگهان» برایش پیش آمده و او را یکباره «زیر و زبر» کرده. خودش گاهی این پیشامد را به «سیل» تشبیه می‌کند. همچنین می‌گوید از عشق که به او وارد کرده و گرفته و «حامله» شده. و آخر الامر این است که از این واقعه و نتایج آن رسالت در و خود را بختیار و کامکار می‌یابد و این وضع و حال خود را مکرراً «خنده» می‌نامد. به این ترتیب این هفت کلمه در زبان مولانا نقش و جایگاه خاصی یافته‌اند. متن با ناگهان شروع می‌شود، ترجیع داده‌ام ماجر را از کانون تحولش آغاز کنم. بهترین دریچه برای نگاه به سبب نیابت روحانی مولانا، زمان تحول ناگهانی و یکباره اوست. احوال باطنی او، دوران اول و دوم زندگی‌اش، زبان و اندیشه و آثارش، همه در پرتو این واقعه معنای دقیق و درست خود را می‌یابند.

امید است که با بررسی کلمات و ترکیبات هفت‌گانه این دفتر - و چه بسا موارد دیگر در دفترهایی دیگر - بتوان از خانه وجود مولانا، یعنی از زبان او، روزنه‌هایی روشن به ساخت زندگانی روحی و میراث معنوی و هنری‌اش گشود.

برخی نتایجی که از این بررسی‌ها به دست می‌آید این است که: اولاً شعر مولانا بیان خالص تجربه روحانی اوست. چنان‌که خود نیز گفته: «خون چو می‌جوشد منش از شعر

رنگی می‌دهم.» دوم اینکه از رهگذر تجربه عاشقانه منحصر به فرد مولانا، مضامین و واژگانی در زیانش وارد و برجسته شده که در بیان و انتقال میراث معنوی و هنری اش نقشی اختصاصی به عهده گرفته‌اند. بنابراین نشان و رد پای شمس در مفاهیم و نمادهای مورد استفاده مولانا غالباً به روشنی دیده می‌شود. سوم اینکه تعدادی از این کلمات به طور خاص دوره مخصوصی از زندگی مولانا را آیینگی می‌کنند؛ یعنی از یک منظر می‌توان برهه‌هایی از زندگی او را مصوّر در برخی کلمات دید. مثلاً «ناگهان» بیشتر نشان دوران حضور شمس و رفت و آمد، ای او، با خود دارد و «خنده» نشان دوران پختگی مولانا و نهایت الوصالش را. چهارم آنکه بیت و طراوت این کلمات و ترکیبات در زبان شعرا و نویسندگان پیش از مولانا هرگز به قدر او نیست. در مواردی یک واژه تا به مولانا برسد تا حدی رشد و حرکت داشته و در مواردی مولانا بدون داشتن پیش زمینه‌ای قابل توجه، به برخی واژگان و مفاهیم وجه خاص معنوی و هنری داده است. پنجم پی بردن به نقش و تأثیر عطار در تحول بار معنایی کلمات است. با ملاحظه بررسی‌هایی که درباره کلمات هفت‌گانه این دفتر صورت گرفته خواننده خواهد دید که در غالب موارد عطار در تحول سرنوشت کلمات، و «دمیدن روح نو در تن یک حرف کهن» نقش اصلی را دارد. این امر می‌تواند دلیلی دیگر بر دلایل اهمیت و ارجمندی عطار بیفزاید و قوّت حرف کسان را که در دوران معاصر ارج او را دست‌کم گرفته‌اند ضعیف‌تر کند. و ششم اینکه برخی از کلمات انتخابی را، با توجه به کاربردشان در آثار مولانا، می‌توانیم در شمار اصطلاحات الصوفیه بیاوریم. است کم آنها را از اصطلاحات عرفانی مولانا بدانیم. گرچه به علت غلبه نگاه عادت‌زده و کبیسه‌وار، چنین اعتباری نیافته و به کتب اصطلاحات و تعبیرات وارد نشده‌اند.

کتاب پیش رو، با یک مقدمه آغاز می‌شود. این قسمت حاوی تفسیری است لازم برای خواندن متن که به نوعی پشتیبان نظری این تحقیق است. بعد از آن، هر فصل به یک کلمه یا مفهوم اختصاص داده شده. توضیح چگونگی شرح و بسط موضوع و بحث را می‌توان به هریک از کلمات یا مفاهیم در مقدمه آمده است.

سه کتاب کثیرالارجاع این نوشته یعنی مثنوی معنوی، کلیات شمس و مقالات شمس را در همه جا به اختصار با عناوین مثنوی، کلیات و مقالات نام برده‌ام.

حدود ۵ سال پیش از این، صورت اولیه نوشته‌ای با نام کلمات مولانا را - که رساله حاضر از آن مستخرج شده است - برای مطالعه و اظهار نظر به استاد ارجمند مصطفی ملکیان سپردم. ایشان متن را مطالعه و نظرات سودمندی اظهار فرموده و نویسنده را تشویق

به کار کردند و حتی چند واژه تازه برای افزودن به مجموعه کلمات مولانا پیشنهاد دادند. دوسه ماه پیش هم که بعد از چند سال، بحث این نوشته و بخش مستخرج و آماده طبع آن پیش آمد، در جلسه ای چاپ آن را به ناشر پیشنهاد و توصیه کردند. لطف و مهری کران ایشان را هزاران شکر دارم. همچنین از دوست دانشمند علی اکبر پیش دستی به خاطر همدلی های محبت آمیز و نکته سنجی هایش سپاسگزارم. او مقدمه متن حاضر را، به همراه برخی فصول، خواند و نظریات ارزشمندش باعث شد کتاب شکل مطلوب تری پیدا کند و از اشکالات آن کاسته شود. ناشر ارجمند جناب آقای اکبر قنبری هم ادای احترام و تشکر می کنم که زحمت چاپ کتاب را پذیرفتند.

پیشگفتار: این پیش از زبان مولانا به پایان می برم:

ای خدای بی نظیر اینار کن گوش را چون حلقه دادی زین سخن
گوشی ساگر در بند مجلس کشان کز حقیقت می خورند آن سرخوشان
چون به ما برسی ز بیدی از این سرمبند آن مشک را ای رب دین...
چند حرفی نقش کردی از دایم سنگ ها از عشق آن شد همچو موم
نون ابرو، صا، چشم و جیم گوش رشتی فتنه صد عقل و هوش
ز آن حروف شد خرد باریک ریش نسخ می کن ای ادیب خوش نویس
در خور هر فکر، بسته بر عدم دم به دم شش خیالی خوش رقم
حرف های طرّفه بر لوح خیال بر نوشته چشم و با رض، خد و خال
بر عدم باشم نه بر موجود، مست ز آنکه معشوق شد، واقف تراست^۳

تهران، زمستان ۱۳۸۰

پی نوشت ها

۱. کلیات شمس، غزل ۲۶۲۸. ۲. مثنوی، ۴: ۱۱۸۶. ۳. مثنوی، ۵: ۳۰۵-۳۱۵.

حکم نداد غمی جز که قافیه طلبی
ز بهر شعر و از آن هم خلاص داد مرا
بگیر و پاره کن این شعر را چو شعر کهن
که فارغ است معانی ز حرف و باد و هوا^۱

مقدمه

آیا هنر، بیان و روشی عام، در رویارویی و کشف حقیقت است؟ یا باید از این حیث حساب فلسفه و علم را، ز هنر و ادبیات جدا کرد؟

از زمان آغاز تفکر فلسفی، حققت‌خواهی و زیبایی همواره سه موضوع اساسی فلسفه بوده‌اند. ارتباط هنر با حقیقت و خیر و چگونگی حکم و نقد زیباشناختی، تفاوت گزاره‌های ذوقی و عاطفی با دیگر گزاره‌ها و مسائل از این دست، بحث‌هایی را در تاریخ فلسفه هنر، بویژه از قرن هیجدهم تا روزگار حاضر، زده است.

غالباً پویه‌های فلسفی، دینی و علمی حرکت‌های نرم سیر یافتن حقیقت محسوب شده‌اند اما کمتر چنین تصویری نسبت به هنر و ادبیات داشته^۲. اگر عالم را فراخنایی تصور کنیم، شامل همه آنچه را که می‌بینیم و نمی‌بینیم، هر چه را که می‌دانیم و نمی‌دانیم؛ اعم از عالم عقل و جنون، واقعیت و خیال و غیره، آنکه هنر نیز نوعی نگرش و تفسیر است نسبت به حقیقت بی‌نهایت پراکنده در هستی. مثلاً در ادبیات که اینک محل سخن و تحقیق ماست، کار با زبان است، به قول مارتین هایدگر^۳ (فیلسوف آلمانی، ۱۸۹۰-۱۹۷۶) زبان خانه وجود است. بنیاد و بیان اندیشه و تشکیل دهنده افکار و بلکه اساساً قوام وجودی انسان بسته به زبان است. اما ادبیات می‌خواهد در این خانه تصرف کند یا به تعبیر دیگر از امکانات بالقوه‌اش بهره ببرد و استعدادهای نهانی‌اش را هویدا کند. فعالیت ادبیات با زبان مرتبط است، و

زبان با حقیقت و وجود و اندیشه. کنش ادبی اگر شکل خانهٔ زبانی انسان را تغییر ندهد دستِ کم گوشه‌هایی نو از این خانه را آشکاره می‌کند و این معنی مواجهه با حقیقت و جست‌وجو در راستای رشد و کشف آن. اینک مثال‌هایی می‌آوریم:

شاعری در بیش از هزار سال پیش گفته:

گر کس بودی که زی توام بفکندی خویشتن اندر نهادمی به فلاخن*

زبان این شعر خود، تعبیر «خویشتن اندر فلاخن نهادن و به سوی یار پرتاب کردن» را به لحاظ صوری، که ظاهراً در زندگی واقعی صورتِ تحقق نمی‌پذیرد، وارد ذهن و زبانِ مخاطبِ شعرش کرده است. به این ترتیب، شاعر این تعبیر را یا در حوزهٔ حقایق کشف کرده و با خود آن را ساخته و به حقایق عالم افزوده و به این ترتیب نشان می‌دهد که در ساختنِ از زندگی و دست‌کم در عرصهٔ تصورات (گرچه نه در عرصهٔ تصدیقات و امور قابل تحقیق) زبان خود را در منجنیق و سنگ انداز نهاد و به سوی یار پرتاب کرد. شاعر یا هنرمند در اینجا به شعر و هنرمیدان می‌دهد تا به قول نوالیس «تصویرناپذیر را تصویر کند، نامشهر را بیند، نامحسوس را حس کند، و عمیق‌تر از چیزهایی باشد که حس و تجربه می‌کنیم».^۵

آشنازدایی^۶ در هنر یا به تعبیر آشنای مادر ادبیات فارسی «خلاف آمدِ عادت» یعنی گذر از راه‌های نرفته و مواجه کردن مخاطب با ناشناخته‌ها و پدیدار کردن غرایب در برابر امور آشنا. به عنوان مثال در ادبیات، مضامین و معانی گوناگون، و زبان و مفردات آن در کاربردهای متنوع حقیقی و مجازی، گرد و غبارِ نو و رنگ کهنه و دل‌آزار می‌گیرند. هنرمند خلاق با آوردن ترکیبات و معناهای نو، زبان و مضامین را گردگیری می‌کند و با این کار بازار هنر را نو نگه می‌دارد و رونق می‌دهد.^۷

اینک سخن این است که:

هر آشنازدایی علاوه بر اینکه از منظر هنری، زدودن عادت و ایجاد غرابت است، از منظر حقیقت که بنگریم خود گونه‌ای آشناسازی است!

به زبان ساده یعنی آشنازدایی در واقع انسان را با حقایق تازه‌ای آشنا می‌کند. در این کشف و شهود که غبار عادات گذشته — یعنی همان امور آشنا — از پیش چشم

زدوده می‌شود، از منظر عرصه حقایق، آدمی با امریای اموری نو آشنا می‌شود و دیگران را نیز آشنا می‌کند. در واقع هنرمند پرده‌ای را کنار می‌زند، پرده‌ای از روی عالم حقایق، یا پرده‌ای از جلوی چشم آدمیان.

طبق این نگرش، اصلی‌ترین منظری که عرصه فکر و خیال و حقیقت و هستی را بی‌نهایت و نامکرر می‌سازد، هنر است. مثالی دیگر:

گفت چون باشد خود آن شوریده‌خواب که درآید در دهانش آفتاب^۸
 در این بیت، مولانا مخاطبانش را با جلوه‌گاهی نو در خانه وجودی و زیبایی‌شان مواجه ساخته است که پیش از او اطلاعی از آن نداشته‌اند: شوریده‌خوابی که آفتاب در دهانش درآید! مولانا رد هم نمی‌گوید که این کشف او چگونه چیزی است؟ او تنها این شگفتی را احساس می‌کند، بنابراین گزارشش از این حالت و حیرت، صورت پرسشی دارد. چنین است که نمی‌توان بدایع هنری را سرسری گرفت و با آنها از سرِ تفنن برخورد کرد، و هنر را از میر و مادی رویارویی و کشف حقیقت کنار نهاد. بدایع هنری حقایقی مکتوم‌اند، پیام‌آوران آنها کشف و گزارش کرده و برخی تمام عمر با آنها زیسته‌اند. از این منظر محتمل است که عمل پیامبران نیز علاوه بر وجوه مخصوص دینی و معنوی، نوعی کشف و شهود و کنش هنری هم به حساب آید.

۲

زندگانی هر شخص از آغاز تا انجام، با وجوه و خصایص مختلف و سیر انفسی‌اش، نمونه‌ای منحصر به فرد است که در عالم واقع محقق و ظاهر شده. هریک از این وجودهای زیسته منحصر به فرد در تمامیت خود درست مانند خانه‌ای است که همه جای آن در ارتباط با هم و در کنار هم مفهوم ذهنی و واقعیت عینی خانه را می‌سازند. یا مثل یک قطعه موسیقی یا تابلوی نقاشی است که همه بخش‌های آن در کنار یکدیگر معنا می‌یابند. بخش‌های مختلف خانه، هریک کارکردی جداگانه دارد اما همگی یک هدف را دنبال می‌کنند: تأمین زندگی. در اینجا از نیازهای مبرم تا تزئینات فانتزی، همه وجهی از کلیت زندگی در یک خانه محسوب می‌شوند.